



## تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی نود و هفتم؛ شنبه ۱۳۹۲/۳/۴

### مرجّحی برای صحیح‌هی معاویة بن وهب

بعضی برای صحیح‌هی معاویة بن وهب نسبت به صحیح‌هی سلیمان بن خالد مرجّحی ذکر کرده‌اند و آن مخالفت با عامه است. منشأ این کلام، ادعای اجماع مسلمین است بر این که کسی که مالک ارض می‌شود، مالکیتش إلى الابد ادامه دارد و با عروض موتان زائل نمی‌شود. گرچه ادعای اجماع قابل مناقشه است، اما این را می‌فهمیم که عامه قائلند محیی، إلى الابد مالک می‌شود هرچند موتان بر آن عارض شود و این خلاف صحیح‌هی معاویة بن وهب می‌باشد.

برای بررسی صحت و سقم این ادعا، لازم بود فحصى در کتب عامه داشته باشیم. اساساً رجوع به آراء عامه در مسائل أم - یعنی مسائلی که از ابتدای فقه مطرح بوده؛ نه مسائل فرعی که بعداً توسط فقهاء مطرح شده است - و دانستن نظر آنان ضروری می‌باشد. چراکه روایات ما در آن فضا القاء شده و آن فضا قرینیت برای فهمیدن درست روایات دارد و بدون اطلاع از نظر عامه نمی‌توانیم روایات مربوطه را درست معنا کنیم؛ زیرا اصحاب ائمه علیهم‌السلام که در آن اجتماع بودند به حسب آرائی که بزرگان و معاریف عامه ابراز می‌کردند برایشان سؤال پدید می‌آمد و از محضر ائمه علیهم‌السلام می‌پرسیدند و گاهی به این امر تصریح می‌کردند که این که عبدالرحمان بن الحجاج<sup>۱</sup> از محضر امام علیه‌السلام سؤال می‌کند که ابن شبرمه یکی از معاریف عامه چنین می‌گوید

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، کتاب إحياء الموات، باب ۴، ح ۳، ص ۴۱۷ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۵۵:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَنْزَلَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام عَمَّا اخْتَلَفَ فِيهِ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَ ابْنُ شَبْرَمَةَ فِي السَّوَادِ وَ أَرْضِهِ فَقُلْتُ: إِنَّ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ إِنَّهُمْ إِذَا أَسْلَمُوا أَحْرَارًا وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ أَرْضِهِمْ

ولی ابن ابی لیلی یکی دیگر از معاریف عامه نظر دیگری دارد، نظر شما در این موضوع چیست و کدام یک حقیقت را می‌گویند؟

مسأله‌ی مورد بحث ما نیز از این قبیل است و روایاتی که در این زمینه صادر شده، ناظر به مسائل مورد بحث در بین عامه است.

در کتاب *المجموع شرح المذهب*<sup>۱</sup> که یکی از علمای شافعی به نام نووی (ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف النووی م ۶۷۶ هـ ق) کتاب *المذهب شیرازی* را که از متون فقه شافعی است شرح کرده می‌گوید:

فان الموات شیئان: موات قد کان عامرا لاهله معروفا فی الاسلام ثم ذهب عمارته  
فصار مواتا، فذلک کالعامر لاهله لا یملک علیهم الا باذنه (و الثانی) ...

این که می‌گوید «لا یملک علیهم الا باذنه» مخالف با صحیح‌ه‌ی معاویه بن وهب می‌باشد. چند صفحه بعد نیز می‌گوید:

و الضرب الثانی من الموات ما کان عامرا ثم خرب فصار بالخراب مواتا فذلک  
ضربان، أحدهما ان کان جاهلیا لم یعمر فی الاسلام فهذا علی ضربین أحدهما أن یکون  
قد خرب قبل الاسلام حتی صار مواتا مندرسا كأرض عاد و تبع و مدن طیبة و منف و  
بابل و آشور و بعلبک فهذه إذا أعلن أیلولتها<sup>۲</sup> إلى بیت مال المسلمین و ملکت الدولة  
التي من حقها أن تكون لها الولاية علیها لعرضها للاعتبار عملا بقوله تعالی ﴿أفلم  
یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم، كانوا أشد منهم قوة و  
آثارا فی الارض، و عمروها أكثر مما عمروها﴾ إلى آخر ما ورد فی القرآن الکریم من  
آیات الحث علی السیاحة و السیر إلى الآثار للاعتبار و الاعتاظ، کان إحيائها معلقا  
بإذن السلطان، بل إن السلطان إذا أحيها بصیانتها و إقامة الحراس علیها و تمهید طرقها  
و تیسیر سبل الوصول إليها بسبب ما تحویه من تواریخ من كانوا یعمرونها من الدارسین

---

لَهُمْ وَ أَمَا ابْنُ شُبْرُمَةَ فَرَزَعَمَ اللَّهُمَّ عَيْدٌ وَأَنَّ أَرْضَهُمُ الَّتِي بَأْيْدِيهِمْ لَيْسَتْ لَهُمْ فَقَالَ فِي الْأَرْضِ مَا قَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ وَقَالَ فِي الرَّجَالِ مَا قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى  
إِنَّهُمْ إِذَا أَسْلَمُوا فَهُمْ أحرارٌ وَمَعَ هَذَا كَلَامٌ لَمْ أَحْفَظْهُ.

۱. *المجموع شرح المذهب*، ج ۱۵، ص ۲۰۶.

۲. ایلولة: از آل یوول به معنای برگشت است، ولی عیلولة به معنای سرپرستی است.

و البائدين كان هذا إحياء لها على هذا النحو، و صارت ملكا عاما لا يختص به أحد، و ذلك أصله قوله ﷺ (عادی الارض لله و لرسوله ثم هي لكم منى) والضرب الثاني ... .

قسم دوم از موات آن است که عامر بوده سپس خراب شده و به خاطر خرابی موات شده است. این خود دو قسم است؛ یکی این که مربوط به زمان جاهلیت بوده و در اسلام آباد نشده است. این نیز خود دو قسم است؛ یکی این که قبل از اسلام خراب شده و موات و مندرس شده است، مانند سرزمین عاد، تبع، شهرهای طیه، منف، بابل، آشور و بعلبک اینها اعلان شود که به بیت المال مسلمین برگشت داده شده [و از آثار باستانی است] و مملوک دولتی شده که حق دارد ولایت بر آن داشته باشد و به مردم عرضه کند تا مردم پند بگیرند به خاطر عمل به آیهی شریفه «أولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا أشد منهم قوة و آثارا فی الارض و عمروها أكثر مما عمروها» و بقیه آیاتی که سفارش به سیر در گذشتگان برای عبرت گرفتن و پند گرفتن می کند.

[این طور آثار باستانی] احیائش منوط به اذن سلطان است، بلکه سلطان اگر آن آثار را حفظ کند و برای آن مأمور بگمارد و راهای وصول به آنجا را آماده و آسان کند ... این خود إحياء آن محسوب می شود و ملک عمومی شود که اختصاص به شخص خاصی ندارد. اصل این عمل، فرمایش رسول الله ﷺ است که «عادی الارض لله و لرسوله ثم هي لكم منى»

و الضرب الثاني: ما كان باقى العمارة إلی وقت الاسلام ثم خرب و صار مواتا قبل أن یصیر من بلاد الاسلام فهذا على ثلاثة أقسام: (أحدهما) أن یرفع أربابه أیدیهم عنه قبل القدرة علیه فهذا یملک بالاحیاء كالذی لم یزل مواتا (و القسم الثاني) أن یتمسکوا به إلی حین القدرة علیه فهذا یكون فی حکم عامرهم لا یملک بالاحیاء.

(و القسم الثالث) أن یجهل حاله فلا یعلم هل رفعوا أیدیهم عنه قبل القدرة علیه أم لا، ففی جواز تملک بالاحیاء و جهان كالذی جهل حاله من الرکاز.

و الضرب الثاني: ما كان فی الاصل عامرا من بلاد الاسلام ثم خرب حتى ذهب عمارته، و اندرست آثاره، فصار مواتا. فقد اختلف الفقهاء فی جواز تملک بالاحیاء على ثلاثة مذاهب، فمذهب الشافعی منها أنه لا یجوز أن یملک بالاحیاء سواء عرف إربابه أو لم یعرفوا. و قال أبو حنیفة: إن عرف أربابه فهو على ملک بالاحیاء و إن لم یعرفوا ملک بالاحیاء استدلالا بعموم الحدیث (من أحیا أرضا مواتا فهي له) و حقیقة الموات ما صار بعد الاحیاء مواتا من العامر فزال عن حکم العامر كالجاهلی و

لانه موات فجاز احياؤه كسائر الموات. و قال مالك: يصير كالموات الجاهلی یملكه من  
أحیاء سواء عرف أربابه أم لم يعرفوا.

این ضرب ثانی که می‌گوید: در عالم اسلام آباد بوده سپس خراب شده و آثارش از بین رفته، مربوط به  
بحث ماست. فقهاء عامه در این که آیا تملك آن به إحياء جایز است یا نه سه دسته شده‌اند:  
شافعی قائل است که تملك آن به إحياء جایز نیست، چه صاحبان آن مشخص باشد و چه مشخص  
نباشد.

ابوحنیفه می‌گوید: اگر صاحبانش مشخص باشد بر ملك آنان باقی است و با إحياء به ملك ثانی منتقل  
نمی‌شود و اگر صاحبانش مشخص نباشد با إحياء به ملك محیی دوم منتقل می‌شود.  
مالك می‌گوید مانند موات جاهلی می‌باشد که هر کسی آن را إحياء کند مالك می‌شود، چه صاحبانش  
مشخص باشد و چه مشخص نباشد.

با این اقوال معاریف عامه معلوم می‌شود این که در صحیح‌ه‌ی سلیمان بن خالد به حضرت عرض می‌کند  
«قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ يَعْرِفُ صَاحِبَهَا» نظر به این اقوال دارد.

در میان این اقوال نظر شافعی مخالف صحیح‌ه‌ی معاویة بن وهب و قول مالك موافق آن است و قول  
ابی حنیفه نیز بخشی موافق صحیح‌ه و بخشی مخالف آن است. ولی مطابق صحیح‌ه‌ی سلیمان بن خالد  
می‌باشد.

پس همان‌طور که ملاحظه فرمودید اقوال بزرگان عامه در این مسأله متفاوت است و این نشان‌گر آن  
است که ظاهراً نظر علمای مقدم بر آنان مانند ابن ابی لیلیا، ابن شبرمه، طاووس، سفیان ثوری و ... نیز تفاوت  
داشته است. لذا نمی‌توانیم یکی از دو روایت سلیمان بن خالد و معاویة بن وهب را بگوییم موافق عامه  
است و دیگری مخالف عامه. بنابراین از این جهت هیچ کدام ترجیحی بر دیگری ندارد و نظر کسانی که  
صحیح‌ه‌ی معاویة بن وهب را به خاطر مخالفت با عامه ترجیح داده‌اند درست نیست.

پس همان‌طور که بیان کردیم این دو روایت با هم تساقط کرده، رجوع به عام فوق یا اصول عملیه  
می‌شود. این در صورتی است که بگوییم تعارض بین دو روایت مستحکم و مستقر است. اما بعضی گفته‌اند  
وجه جمعی بین دو روایت وجود دارد و نوبت به تعارض و تساقط نمی‌رسد.

## وجه جمع بین صحیحہی سلیمان بن خالد و معاویہ بن وہب

بعضی گفته‌اند صحیحہی معاویہ بن وہب نه تنها مخالف صحیحہی سلیمان بن خالد نیست، بلکه موافق آن است و بیان می‌کند زمین به ملک محیی اول باقی است؛ زیرا «فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَلِمَنْ عَمَرَهَا» و مراد از فاعل «عَمَرَهَا»، عامر و محیی اول می‌باشد؛ نه محیی ثانی و این استدلال برای لزوم رد به طالب (محیی اول) است.<sup>۱</sup>

### نقد

این کلام که مراد از فاعل «عَمَرَهَا»، عامر و محیی اول می‌باشد، خلاف ظاهر روایت است؛ زیرا مراد حضرت این است که زمین مال کسی است که بالفعل آن را احیاء کرده و حیات فعلی زمین منتسب به اوست؛ نه مال کسی که آن زمین را ترک کرده و خراب کرده است. بنابراین این روایت ظهور قوی نزدیک به نص دارد که اگر کسی زمین خرابه‌ای را آباد و احیاء کند مالک می‌شود، هرچند قبلاً مال کسی بوده و حیات داشته است و اطلاق روایت شامل صورتی که صاحب قبلی حتی به اشتراء، ارث یا ... به تملک خود درآورده نیز می‌شود؛ یعنی با عروض موتان و احیاء دوباره به ملک محیی ثانی در می‌آید.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

---

۱. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب، ج ۲، ص ۳۴۳:

أقول لأنّها على طائفتين ظاهر إحداهما يدلّ على بقائها في ملك المعمّر الأوّل و هي رواية سليمان بن خالد قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يأتي الأرض فيستخرجها و يجرى أنهارها و يعمرها و يزرعها ما ذا عليه؟ قال: الصدقة قلت: فإن كان يعرف صاحبها؟ قال عليه السلام: فليؤد إليه حقه فإن إتيات حقّ لصاحبها الأوّل على الثّاني ظاهر في بقائها في ملكه و رواية معاوية بن وهب قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أيما رجل أتى خربة بائرة إلى أن قال: فإن كانت أرض لرجل قبله فغاب عنها و تركها فأخربها ثمّ جاء بعد يطلبها فإن الأرض لله و لمن عمّرها بناء على أن المراد من الجزاء الذي حذف و أقيم العلة مقامه هو لزوم الرّد إلى الطالب.